پسر شهید مدافع حرم فریدون احمدی در گفت‌وگو با «جوان» از ۱۴ ماه اسارت پدر در چنگال تروریست‌های تکفیری می‌گوید

پدرم با شجاعتش تروریست‌ها را به سخره می‌گرفت

بابا قبل از اعزام ۱۰۳ کیلو وزن داشت و در طول دوران اسارت وزنش به ۶۰ کیلو رسیده بود

■ احمد محمدتبریزی

در میان شهیدان مدافع حرم شهید فریدون احمدی سرگذشت عجیبی نسبت به بقیه دارد. شهید احمدی که یک بار قصد رفتن به سوریه را در سال ۹۲ داشت با مخالفت خانواده نتوانست به مقابله با تروریست‌های تکفیری بپردازد. پس از چند سال وقفه این پاسدار کرمانشاهی در سال ۹۴ به صورت داوطلبانه عازم سوریه و در همان اولین اعزام اسیر و شهید می‌شود. شهید احمدی در طول ۱۴ ماه اسارت شدیدترین شکنجه‌های تروریست‌های تکفیری و سلفی را تحمل می‌کند تا در آخر به درجه رفیع شهادت نائل می‌آید. در وصف سختی‌هایی که شهید احمدی در طول اسارت کشیده همین بس که هنگام اعزام وزنشان به ۱۰۳ کیلو می‌رسیده و پس از گذشت چند ماه از اسارت ۶۰ کیلو بیشتر وزن نداشته است. پیکر شهید فریدون احمدی پس از چهار ماه، ۱۳ خرداد ماه امسال در استان کرمانشاه با حضور پرشور مردم تشییع شد. از این شهید بزرگوار یک فرزند پسر و دو فرزند دختر به یادگار مانده است. جواد احمدی، پسر شهید در گفت‌وگو با «جوان» روایتگر روزهای رشادت، شجاعت و ایثار پدرش است.

ریشه بسیاری از ویژگی‌های اخلاقی شهیدان مدافع حرم از کودکی‌شان سرچشمه می‌گیرد. شما به عنوان پسر ارشد شهید احمدی اطلاع دارید دوران کودکی پدرتان تحت تاثیر چه شرایط و آموزه‌هایی سپری شد؟

پدرم متولد سال ۱۳۵۵ است و آنطور که از اقوام و بستگان شنیده‌ام از همان دوران کودکی مورد محبت همه قرار داشت و همه پدر را بسیار دوست داشتند. عموهایم تعریف می‌کنند که دوران تحصیل پدرم با دفاع مقدس همزمان شده بود و پدرم نیروهای رزمنده را که می‌دید خیلی دوست داشت به آنها کمک کند. سنش خیلی کم بود و نمی‌توانست به عنوان نیروی رزمی به جبهه اعزام شود ولی در همان عالم کودکی هر کمکی که از دستش برمی‌آمد برای رزمنده‌ها انجام می‌داد. به خواهرهایش می‌گفت کلاه و دستکش درست کنید تا به رزمندگان هدیه بدهیم. تا اینکه پس از گرفتن سیکلش وارد سپاه می‌شود.

نحوه رفتار و تعامل شهید با شما و دیگر اعضا در خانه چگونه بود؟

پدرم در خانه مهربان و خوشرو بود و با تمام مشکلات کنار می‌آمد. برای خانواده خیلی زحمت می‌کشید. بسیار صبور بود و در اوج سخت‌ترین مشکلات صبوری پیشه می‌کرد. به خواهرهایم می‌گفت همیشه صبوری پیشه کنند و عجولانه تصمیم نگیرند. می‌گذاشت زمان همه چیز را حل کند. تمام درد دل‌های من با پدرم بود. مثل دو رفیق با هم بودیم. هر هفته با هم کوه و استخر می‌رفتیم. سعی می‌کرد تیراندازی کردن و شنا کردن را به خوبی یاد بگیرد. می‌گفتم پدر دوست دارم شنا کردن را تو یادم بدهی؟ قبول کرد و با هم که به استخر می‌رفتیم من را به قسمت عمیق استخر می‌برد و به وسط استخر پرت می‌کرد. چند جلسه به این صورت تا مرز خفگی رفتم و در آخر شنا کردن را به من یاد داد. می‌گفت جوادجان هر کاری را که می‌خواهی انجام بدهی به بهترین شکل انجام بده. بحث کنکور و انتخاب رشته دانشگاهم که پیش آمد به من می‌گفت جوادجان طوری درس بخوان که در آن رشته نمونه شوی و در هر کاری که هستی بهترین باش. تأکید داشت هر کاری که می‌خواهی انجام دهی برای رضای خدا باشد نه برای شخص خاصی. خودش هم هر کاری انجام می‌داد برای رضای خدا بود و در هنگام انجام وظیفه کارهایش را به نحو احسن انجام می‌داد.

در محل کار چطور نیرویی بودند؟

اگر با همکاران پدرم صحبت کنید به شما خواهند گفت که شهید احمدی در محل خدمتش شخصی متعهد، منظم و منضبط بود. همکارانش از اخلاق خوب پدر تعریف می‌کنند و مورد اعتماد همه همکارانش بود. به دور از دروغ و ریا بود و واقعاً خالصانه و جهادگرانه خدمت می‌کرد. هر مأموریتی که به او می‌دادند با جان و دل می‌پذیرفت و داوطلب انجام مأموریت‌های سخت می‌شد. روحیه جهادگری داشت و شجاع و نترس بود.

چه شد تصمیم گرفتند به عنوان رزمنده مدافع حرم راهی سوریه شوند؟

پدرم چند سال پیش و در سال ۹۲ می‌خواست به سوریه برود که ما اجازه ندادیم. شخص معتقدی بود. حدیثی از حضرت علی(ع) داریم که پدر به آن اعتقاد داشت. حدیث این بود که اگر مسلمانی صدای مظلومی را بشنود و به یاری‌اش نرود، آن شخص مسلمان نیست. پدرم و امثال پدرم صدای مظلومیت بچه‌های شیعه را شنیدند و به کمک و یاری‌شان رفتند. پدرم به خاطر بی‌بی حضرت زینب(س) و حرمش رفت تا کاری انجام دهد. حضرت آقا می‌فرمایند اگر مدافعان حرم نبودند الان باید با نیروهای داعش در کرمانشاه و همدان می‌جنگیدیم. رفتند تا ما الان در آسایش و امنیت زندگی کنیم. به مادرم می‌گفت من تا چند صباح دیگر زنده هستم. وقتی این حرف را می‌گفت ما ناراحت می‌شدیم که چرا اینطوری صحبت می‌کند. به بهترین شکل به خانواده خدمت می‌کرد و مهربانی‌هایش زیاد بود. تا اینکه سال ۹۴ از ما اجازه نگرفت و به صورت خودجوش و داوطلبانه برای اعزام به سوریه راهی تهران شد. ما فکر کردیم برای مأموریت داخلی به تهران رفته ولی وقتی از تهران تماس گرفت نصیحت‌های هنگام رفتنش را کرد و گفت در حال رفتن به سوریه است. وقتی دیدیم خودش پافشاری می‌کند ما هم راهی‌اش کردیم. در کلیپ‌هایش که قبل از رفتن به عملیات خان‌طومان گرفته‌اند، وقتی به شهید احمدی می‌گویند حاجی چه خبر؟ می‌گوید جانم فدای رهبر. واقعاً جان فدای رهبر بود.

اسارتشان در سوریه چگونه اتفاق افتاد؟

به گفته همرزمان پدرم، ایشان خستگی‌ناپذیر در عملیات‌های مختلف حاضر می‌شد تا اینکه سه روز مانده بود به بازگشت پدرم، عملیات مهمی در خان‌طومان انجام می‌شود. گویا نیروها در آنجا محاصره می‌شوند و درخواست نیرو می‌کنند. وقتی درخواست نیرو از تیپ پدرم می‌کنند پدرم داوطلبانه وارد عملیات می‌شود. پدرم به همراه دو تن دیگر از نیروها در پاتک تروریست‌ها گیر می‌کنند و ۹۴/۹/۲۹ اسیر می‌شوند. یکی از رزمندگان تعریف می‌کرد یکی از نیروها را همانجا شهید می‌کنند و پدرم را به همراه رزمنده‌ای دیگر به اسارت می‌برند. آن رزمنده اسیر بعد از ۱۴ ماه اسارت به همراه یک فرد سوری فرار می‌کند. همرزمی که ۱۴ ماه همراه پدرم اسیر بود، تعریف می‌کرد در اولین روز اسارت آنها را از یک تونل رد می‌کنند و چنان کتک می‌زنند که کمر دوست همرزم و فک پدرم می‌شکند. به شدیدترین شکل شلاق می‌زدند و شکنجه می‌کردند. از همین جا ۱۴ ماه اسارت پدرم در چنگال تروریست‌های تکفیری شروع می‌شود.

اطلاع دارید در این ۱۴ ماه اسارت چه بر پدرتان گذشت؟

دوستشان تعریف می‌کردند در ۲۰۰ روز ابتدایی اسارتمان ما را داخل یک و نیم متر جا انداخته بودند و وقتی بیرون می‌آوردند به مدت پنج ساعت زیر آفتاب داغ سوریه می‌بستند. در این ۲۰۰ روز ذوبشان کردند. پدرم نزدیک به ۱۰۳ کیلو وزن داشت و همرزمشان می‌گفت در طول دوران اسارت وزن پدرم به ۶۰ کیلو رسیده بود. بعد از اینکه آنها را زیر آفتاب نگه می‌داشتند، داخل سلولی یک و نیم متری می‌انداختند که یکی باید در آن دراز می‌کشید و یکی می‌ایستاد. دوست پدرم می‌گفتند شهید احمدی یک بار هم خم به ابرو نیاورد و همیشه شجاعانه مقاومت کرد و از هیچ چیزی نمی‌ترسید. اگر عکس اسارت پدرم را ببینید هیچ نشانی از ترس در صورتش نیست و با لبخندی همه‌شان را به سخره گرفته است.

شهادت پدرتان چگونه اتفاق افتاد؟

بعد از ۱۴ ماه وقتی همرزم پدرم با یکی دیگر از برادران سوری فرار می‌کند، چند نفر را به هلاک می‌رسانند. فردای آن روز وقتی تروریست‌ها می‌بینند چند نفر کشته شده‌اند، برای تلافی پدرم را شکنجه می‌کنند. به قدری پدرم را شکنجه می‌کنند که سر و دماغش می‌شکنند. پیکر مطهرش را که آوردند آثار شکنجه تا حدی قابل ملاحظه بود. آنقدر پدرم را شکنجه می‌کنند که بیهوش می‌شود و بعد دو تیر خلاصی یکی در سینه و یکی در قلبش می‌زنند و ایشان را به شهادت می‌رسانند. پیکرشان را بعد از چهار ماه به ایران تحویل می‌دهند. ۱۳ خرداد تشییع پیکر پدر بود و جمعیت زیادی در کرمانشاه و در ماه مبارک رمضان برای تشییع آمده بود. فرماندهان استان می‌گفتند تا به حال تشییعی به این باشکوهی در استان ندیده بودیم. به خاطر مظلومیت، زجر و شکنجه‌ای که پدرم کشیده بود مردم زحمت کشیدند و آمدند تا با این شهید بزرگوار دیداری کنند.

در این ۱۴ ماه با پدرتان ارتباط داشتید؟

روی ایشان یک عمل جراحی انجام می‌دهند و قفسه سینه‌اش را می‌شکافند. نمی‌دانیم چه عمل جراحی‌ای روی پدرم انجام می‌دادند ولی وقتی سینه‌اش را باز می‌کنند که وضعیت پدرم خیلی وخیم می‌شود. برای اینکه بتوانند پدرم را زنده نگه دارند او را به مدت سه ماه به یک زندانبان پیر می‌سپارند. این زندانبان هم برای رضای خدا ارتباطی برای ما به وجود می‌آورد و ما توانستیم با پدرم به صورت تلگرامی صحبت‌های کمی داشته باشیم. چند قطعه عکس برایمان فرستاد و این سه ماه برایمان خیلی خوب بود.

چه حرف‌هایی بین‌تان رد و بدل شد؟

بگذارید اینطور شجاعت پدرم را برایتان روشن کنم. شهید احمدی در طول مدتی که آنجا بود به زبان عربی مسلط شده بود و متوجه می‌شود تروریست‌ها می‌خواهند در منطقه‌ای که پدرم قبل از اسارت آنجا خدمت می‌کرده، عملیات انجام دهند. گویا تروریست‌ها می‌خواستند در منطقه حلب عملیات کنند که پدرم متوجه می‌شود. به من پیغام می‌دهد و می‌گوید سریع این موضوع را به بچه‌ها انتقال بده. با ما هم به صورت رمزی و با زبان کردی صحبت می‌کرد. پیغام داد جایی که من خدمت می‌کردم می‌خواهند آنجا عملیات کنند و سریع به بچه‌های تهران انتقال دهید تا از آنجا به بچه‌ها بگویند موقعیت را تخلیه کنند و کسی در محل نماند. اطلاع می‌دهند سریعاً جابه‌جایی‌ها انجام شود و سنگر بگیرند و از نظر استراتژیکی هر کاری که می‌خواهند انجام دهند چون تا چند روز آینده در این منطقه عملیات خواهد شد. ما هم سریع این پیام را انتقال دادیم و این نیت پلید تروریست‌ها خنثی شد و آنها نتوانستند به هدفشان برسند. شهید احمدی در اسارت هم به فکر بچه‌ها بود و از همانجا با آن وضعیت دشوار با شجاعت تمام می‌خواست مفید واقع شود.

در طول این مدت امیدی به بازگشت پدرتان داشتید؟

اسارت و چشم‌انتظاری خیلی سخت است. ما هم همیشه دست به دعا بودیم که روزی ایشان نزد خانواده برگردد. دلمان برایش تنگ شده بود ولی راهی که خودش انتخاب کرده بود شهادت بود و برگشتی نداشت. قبل از اعزام وقتی می‌گفت من تا چند صباح دیگری زنده نیستم را خودش می‌فهمید که چه می‌گوید ولی ما نمی‌دانستیم از این حرف چه منظوری دارد. حضرت زینب(س) پدرم را خرید و خدا مورد قبولش قرار داد. به سختی اسارت کشید و در نهایت شهید شد. نبود پدر برای همه‌مان خیلی سخت است. شهدا زنده‌اند، هر چند حضور فیزیکی‌اش را حس نمی‌کنیم ولی معتقدیم که ایشان زنده است و به خانه و خانواده سرکشی می‌کند. شکر خدا ایشان ما و استان کرمانشاه را سربلند و سرافراز کرد و امیدوارم بتوانیم راهش را ادامه دهیم و ایشان را سرافرازتر کنیم.

شهید احمدی در دوران اسارت

گزارش

۲۹ خرداد سالروز دومین تجاوز نظامی منافقین به خاک ایران

اشغال مهران نفاق را به قتلگاه مرصاد کشاند

■ علیرضا محمدی

۲۸ خردادماه ۱۳۶۷ منافقین دومین حمله سازمان‌یافته نظامی خود را به خاک کشورمان انجام دادند. اولین تجاوز آنها با نام عملیات آفتاب در هشتم فروردین ماه ۶۷ به منطقه فکه صورت گرفته بود و در دومین خیانت آشکار به زادبوم آبا و اجدادی‌شان، به شهر مهران حمله کردند. در گزارش زیر به صورت اجمالی بررسی می‌کنیم که چطور اشغال مهران، منافقین را در سراشیبی سقوط فرو برد.

۲۹ خردادماه ۱۳۶۷ یک روز پس از حمله منافقین به خطوط مرزی استان ایلام، شهر کوچک مهران که پیش‌تر چند بار بین نیروهای ایرانی و عراقی دست به دست شده بود، اشغال شد. البته این شهر مرزی در زمان تجاوز نفاق خالی از سکنه بود و متجاوزان نیز نتوانستند بیشتر از سه روز در آن دوام بیاورند و اول تیرماه مجبور به فرار شدند.

پیش‌درآمد تجاوز نظامی سازمان نفاق هرچند به عملیات آفتاب و حمله به فکه برمی‌گردد، اما آنها تقریباً از سال ۶۴ به صورت گسترده در عراق حضور یافته بودند. چنانکه در سال ۶۵ مسعود رجوی رسماً در فرودگاه بغداد مورد استقبال سران حزب بعث عراق قرار گرفت و ساعتی بعد با صدام در کاخ ریاست جمهوری مصافحه کرد. رویدادی که باعث شد بسیاری از همپیمانان سازمان سعی کنند دامن‌شان را از رسوایی فضاحت‌باری که در پیش بود، دور نگه دارند.

تا مدتی مجاهدین در عراق دست به کارهای تبلیغاتی می‌زدند و سعی می‌کردند به شکل علنی خود را با سیاست‌های رژیم بعث عراق همسو نشان ندهند. البته از همان سال‌های ۶۵ - ۶۴، گزارش‌هایی از دخالت نیروهای این سازمان در بازجویی و حتی شکنجه اسرای ایرانی مخابره می‌شد، لیکن سعی عمومی سازمان بر این بود تا سیاست‌های مستقلی را نسبت به سیاست‌های حزب بعث عراق به نمایش بگذارد.

اتفاقات سال ۶۷ اما طوری رقم خوردند که پرده‌های ریا برای همیشه کنار رفتند. در اولین روزهای آغاز این سال، واحدهای نظامی سازمان منافقین تهاجمی علنی را به منطقه مرزی فکه آغاز کردند، آن هم با استفاده از تانک‌ها و ماشین‌های زرهی که عراق در اختیارشان گذاشته بود. حالا دیگر جای هیچ چک و چانه‌ای نمانده بود که سازمان مجاهدین در مسابقه وقاحت و خیانت مقام اول را کسب کرده است. نیروهایش دوشادوش سربازانی به کشورمان حمله می‌کردند که از سال‌ها پیش تحت عنوان ارتش بعث، صدها کیلومتر از مرزهای مشترک ایران و عراق را به خاک و خون کشیده بودند.

با انجام عملیات آفتاب در هشتم فروردین ماه ۶۷، گروه‌های ضد انقلابی اندکی که همچنان روابط سیاسی و تشکیلاتی با سازمان داشتند از منافقین تبری جستند. حالا که منافقین چیزی در طبق سیاسی خود نداشتند، سعی در جبران مافات در میدان جنگ کردند. اما آفتاب دستاورد نظامی خاصی در پی نداشت و نوبت به عملیات چلچراغ در اواخر خردادماه ۱۳۶۷ رسید. عملیاتی که طی آن شهر مرزی مهران به اشغال نیروهای نفاق درآمد و برای مدت کوتاهی پرچم این سازمان در خانه‌های ویران شده این شهر به اهتزاز درآمد.

«امروز مهران، فردا تهران» شعاری بود که یکی از نمایندگان تندروی کنگره امریکا در دهان منافقین انداخت. او چند روز پس از عملیات چلچراغ در یک سخنرانی در جمع نیروهای سازمان گفته بود: «دست از تلاش برندارید! به زودی از مهران تا تهران رژه خواهید رفت.» همین حرف‌های دهن پرکن آن قدر به مذاق منافقین خوش آمد که تنها یک ماه و سه روز بعد از عقب‌نشینی از مهران، در عملیاتی موسوم به «فروغ جاویدان» سودای فتح تهران کردند. اگر آنها در عملیات آفتاب تیرخلاصی به حیثیت نداشته سیاسی‌شان زده بودند، مزه پیروزی نصفه و نیمه در چلچراغ آن قدر در دهانشان شیرینی کرده بود که این‌بار در عملیات «فروغ جاویدان» تمامی نیروهای خود را از سراسر اروپا و امریکا به میدان جنگ فراخوانند.

در واقع عملیات چلچراغ و موفقیت کوتاه مدتش، وسوسه اشغال تهران را به سر منافقان انداخت. لذا برای یک پیروزی سریع، بزرگ و غافلگیرکننده، هرچه داشتند پای کار آوردند و تمامی قوای خود را در یک دیوانگی محض به عمق خاک‌های ایران اسلامی گسیل ساختند.

منافقین سراسیمه و با عجله وارد مهلکه‌ای شدند که در آن هوانیروز، نیروی هوایی، گردان‌های سپاه، بسیج و ارتش، برای قتل عامشان لحظه‌شماری می‌کردند. عملیات مرصاد در پنجم مرداد ماه ۱۳۶۷ نه تنها شیرینی فتح چند روزه مهران را از زیر زبان منافقان بیرون کشید، بلکه کمر سازمان نفاق را برای همیشه درهم شکست.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۱۱۷

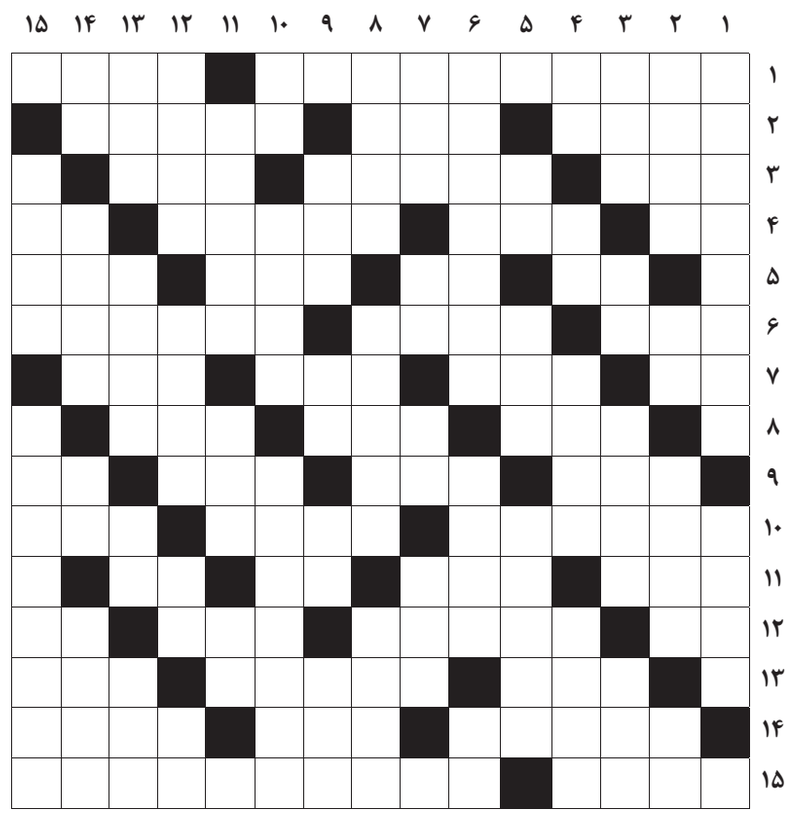

از راست به چپ

■ ۱- آنچه به زودی اتفاق می‌افتد- سرسرای هتل ■ ۲- وزنی در طلافروشی- جواب مثبت- باغی دیدنی در شیراز ■ ۳- سحر باران مغولان- بدن- تلفظ حرف «و» ■ ۴- عرب گوید بگو- آلت شالی کوبی- رسوم- تاکسی پرظرفیت ■ ۵- داغ کردن با آهن- سست و وارفته- غذای تزریقی- شماره حساب بانکی ایران ■ ۶- بیماری گیاهان- روضه‌خوان- منطقه زیبای سوادکوه ■ ۷- عید ویتنامی‌ها- شنبه عربی- سرند- حرکت کرم‌گونه ■ ۸- باد- دست‌تنگی- ظاهر و آشکار ■ ۹- نادانی- کاپیتان چلسی انگلیس- ناپایدار- پادگان تهران ■ ۱۰- پایین و بالای صدا- گرانبها- عدسی دوربین ■ ۱۱- وسنی- انبار اجناس و غلات- خاک کوزه‌گری- عدد رمزی ■ ۱۲- راه شاعرانه- سازمان امنیت و اطلاعات پهلوی- ساز تیره- برگ برنده ■ ۱۳- اندازهٔ دو دست که از هم گشوده باشد- خلیج- وسیله دست داور ■ ۱۴- از روسای جمهور پیشین ایالات متحده- شهری در آلمان- آبی تیره ■ ۱۵- خطی که دور زدن بر روی آن ممنوع است- روحاتی تبتی

از بالا به پایین

■ ۱- از رشته‌های ورزشی آبی- لقب معصوم به معنی درخشان ■ ۲- امتلای معده- یادداشت- سیماب- اندک ■ ۳- پسوند صفت‌ساز- همراه شلوار- سالک- پول تایلند ■ ۴- کافی- ماه سرد- انبار گندم- پایتخت کشور لبدیه (لودیا)، در آسیای صغیر ■ ۵- ضمیر اشاره- سربریدن حیوان- نوآوری ■ ۶- نمای متوسط- ساز جنوبی- نشان و اثر ■ ۷- دعای زیر لب- اثر چربی روی لباس- تکرارش درختی است- شستن بیگانه ■ ۸- از ارکان نماز- درام‌نویس قرن هفدهم فرانسه و نویسنده آندروماک- موی پیشانی ■ ۹- الفبای تلگراف- مادر لر- باشکوه- جای خالی از هوا ■ ۱۰- شمردن- مؤسس سلسله اشکانی- از مراجع تقلید شیعیان عراق ■ ۱۱- بیماری سرطان خون- مأمور گشت شبانه در شهرها- مایه حیات ■ ۱۲- افسار- نوعی شیرینی- آب ناشنوا- برج کج ■ ۱۳- نام زرتشت- تفأل خیر- دشمن سخت- سازمان جاسوسی امریکا ■ ۱۴- حرف همراهی- دست شکسته بر گردن می‌شود- از ما بهتران- شهر زادگاه کریستف کلمب ■ ۱۵- امان و زینهار- روزنامه پرتیراژ روسیه

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۱		۲				۶		
						۴	۵	۳
۴			۶		۳			
						۱	۷	
			۴	۷	۶			
۳	۹					۲		
	۶		۳					
			۵		۹			۷
	۱						۹	۲

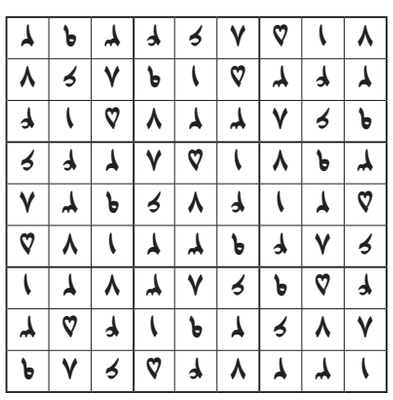

جدول کلمات متقاطع
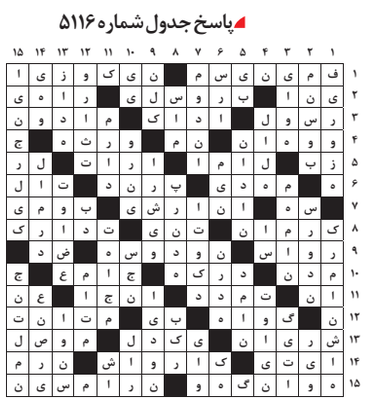
پاسخ جدول شماره ۵۱۱۶